

Original Paper

ALLEGORY; Saadi's Power of Language and the Language of Power in his Era

Firouz Esmaeilzadeh^{1*}

Abstract

In his outstanding work ,Golestan, Saadi displays his creative power through allegory. Saadi's awareness of the capabilities of the Persian language, along with his impressive language skills, has given this master speaker a special place in the world of literature. The art of allegory in addition to being an element of aesthetics is an efficient tool for gaining greater believability of different ideas and opinions. By using allegory the creator of the work achieves the objective of persuading the audience.

The purpose of this research, with a qualitative approach and in a descriptive-analytical method, is to evaluate one of the pillars of Saadi's rhetoric, that is, the choice of "allegory" as an artistic and effective form of language and its relationship with the language of power. The necessity of this essay is not only acquainting the audience with the broad capabilities of the Persian language in creating outstanding works but also showing the position of this language with regard to aesthetic elements in representing cultural, social and historical issues. Hence, this essay can, from this perspective, be a guide for similar researches.

Key words: Allegory, Language, Saadi, Golestan.

1-Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch. frz.esmaeilzade@gmail.com

Please cite this article as (APA):

Esmaeilzadeh, Firouz. (2024). ALLEGORY; Saadi's Power of Language and the Language of Power in his Era. *Journal of Pedagogic and Lyric in Persian Language and Literature*, 16(62), 75-96.



Creative Commons: CC BY-SA 4.0



Publisher: Islamic Azad University Bushehr Branch / No. 62/ Winter 2025

Receive Date: 07-10-2024

Accept Date: 15-01-2025

First Publish Date: 15-01-2025

مقاله پژوهشی: تمثیل؛ قدرت زبان سعدی و زبان قدرت

فیروز اسماعیل زاده^{۱*}

چکیده

سعدی در اثر برجسته‌ی خود گلستان، قدرت خلایق‌های را به میانجی تمثیل به نمایش می‌گذارد. شمول آگاهی سعدی بر ظرفیت‌های زبان فارسی، همراه با قدرت زبان آوری او جایگاه ویژه‌ای به این سخنور چیره دست بخشیده است. هنر تمثیل به طور اعم، از جمله در گلستان سعدی، افزون بر حوزه‌ی زیبایی‌شناسی، متضمن ابزار کارآمدی است در باور پذیری اندیشه‌ها و عقاید مختلف که طی آن خالق اثر، اقناع مخاطب را به مدد تمثیل محقق می‌سازد. هدف از این تحقیق، با رویکرد کیفی و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی، عبارت است از ارزیابی یکی از ارکان بلاغت سعدی، یعنی انتخاب "تمثیل" به مثابه‌ی یک فرم در مقام گزاره‌ای هنری و موثر در کلام، به منظور نشان دادن ظرفیت‌های زبان سعدی و ارتباط آن با زبان قدرت. ضرورت این جستار آشنایی مخاطب با توانایی‌های گسترده‌ی زبان فارسی در خلق آثار برجسته و پیوند این زبان با عناصر زیبایی‌شناسی است در بازنمایی فرهنگ و مناسبات اجتماعی و تاریخی که از این منظر می‌تواند رهگشای تحقیقات مشابه باشد.

واژگان کلیدی: زبان، تمثیل، سعدی، گلستان.

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. frz.esmaeilzade@gmail.com

لطفاً به این مقاله استناد کنید: اسماعیل زاده، فیروز. (۱۴۰۳). تمثیل؛ قدرت زبان سعدی و زبان قدرت. تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی. ۱۶(۶۲)، ۷۵-۹۶.		
 حق مؤلف © نویسندگان.		
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر / شماره شصت و دوم / زمستان ۱۴۰۳ / از صفحه ۷۵-۹۶.		
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۶	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۶	تاریخ انتشار بر روی اینترنت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۶

مقدمه

در جستار حاضر، از خلال حکایت های گلستان سعدی که متضمن تمثیل های متنوع است این دیدگاه مطرح می شود که سعدی با به کارگیری تمثیل های موثر و کارآمد، باچیره دستی عظیم و گسترده در حیطه ی زبان، نقشی بغایت قوی از سلطه و اقتدار زبانی خود را نشان می دهد. وی در آغاز گلستان با ذکر تمثیل، به قدرت زبان خود آگاه است؛ به گونه ای که در همان ابتدای باب اول اسباب زوال قدرت های پیشین را در قالب تمثیل هایی موثر، روایت می کند. تمثیل های بعدی مربوط به عصر مغول^۱ و تاثیر این قوم متجاوز بر روح جمعی است که نشان از ترس های عمیق در زمانه ی سعدی دارد. موضوع دیگر حکایات تمثیلی بدین قرار است: تضادها و تناقض ها و رویکرد متفاوت سعدی، ذات باوری، تقدیرگرایی، حفظ وضع موجود، مآل اندیشی و مانند آن که این همه از مجرای تمثیل، با بهره مندی از صناعات خمس (برهان، خطابه، جدل، شعر و مغالطه) همراه با انواع رتوریک سامان پذیرفته است. شهرت عالمگیر سعدی را می توان در به کارگیری از ابزارها و شگردهای زبانی وی دانست. قدرت ابداع و خلاقیت و تصرف او در زبان به حدی است که محققان خارجی و آنان که با زبان فارسی آشنایی داشته به نوآوری ها و تبخّر سعدی در حوزه ی ادبیات معترف بوده اند. ذوق و قریحه ی سرشار سعدی در استخدام زبان و ویژگی بارز و برجسته ی اوست که حتی از نگاه محققان و اهل هنر جهان نیز به دور نمانده است. به طور مشخص در تحقیق حاضر خاطر نشان می شود: قابلیت های سعدی در گلستان و عرضه ی هنر او که با فن تمثیل مزین شده خصایص ویژه ای به نثر سعدی بخشیده که به طور اعم، قدرت عظیم سعدی را در خلق هنر سبب گردیده، به گونه ای که استفاده از این همه ظرفیت های زبانی، باورپذیری و قبول اندیشه های سعدی را تسهیل نموده است؛ اگر چه گاه آن باورها و پارادایم عصر موافق نگاه انتقادی در زمانه ی حاضر نباشد. آن چه بیش از محتوا و معانی در گلستان، چهره می نماید همانا بهره گیری خارق العاده ی سعدی از قابلیت های زبانی، به ویژه استفاده ی بجا و مؤثر از هنر تمثیل است که این همه، متن او را مطلوب جلوه داده است. همین شیوه ی ماهرانه ی سعدی برای باور پذیری و اقناع مخاطب، با اندیشه ها و باورهای عصر ارتباط معناداری برقرار ساخته است.

پرسش های پژوهش

با عنایت به محوریت تمثیل و نقش و کارکرد آن، نیز چگونگی انتخاب سعدی در شاکله ی متن، در این تحقیق می توان پرسش هایی از این دست را مطرح نمود:

- سعدی در گلستان، چگونه از تمثیل در تحکیم گزاره های زبانی بهره می گیرد؟
- تمثیل در پیکره ی متن گلستان، چگونه انتخاب و صورت بندی شده است؟
- سعدی با بهره گیری از تمثیل و شگردهای زبانی، در اصل، چه محتوایی را خلق می کند؟ به سخن دیگر، در پس پشت این حکایات تمثیلی چه قصدی نهفته است؟

هدف پژوهش

هدف از این تحقیق، نشان دادن ظرفیت های زبان سعدی و آشنایی بیشتر مخاطب با خلاقیت های وی در آفرینش اثر هنری است که طی آن، یکی از متون برجسته ی فارسی یعنی گلستان سعدی مورد مذاقه ی زبانی قرار می گیرد؛ افزون بر آن، ارتباط معنادار تمثیل با نحوه ی ثبت اندیشه ها و آمال سعدی تبیین و تحلیل می گردد.

ضرورت پژوهش

در حوزه ی زبان فارسی، متون ادبی برجسته ای، طی ادوار مختلف، خلق شده که می تواند زمینه های گوناگونی در گستره ی تحقیق، با موضوعات متنوع، به ویژه زیبایی شناسی نیز سیر آرا و اندیشه ها فراهم آورد؛ به گونه ای که با واکاوی در هر یک از این متون، به طور مشخص با امعان نظر در گلستان سعدی، علاوه بر آشنایی با توانایی گسترده ی زبان فارسی، می توان با پیوندهای عمیق این زبان در بازنمایی فرهنگ و ادبیات و هنر ایرانی آگاه شد.

پیشینه ی پژوهش

با موضوع این مقاله یعنی چند و چون تمثیل در گلستان سعدی پژوهشی صورت نگرفته است. بنا بر این، منابع تحقیق به طور مستقیم، ارتباط وثیقی با موضوع پژوهش حاضر ندارد. آثاری که به کار این تحقیق آمده، به ترتیب اهمیت از نظر می گذرد:

- سعدی شیرازی، مصلح الدین (۱۳۶۹)، گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- بی من، ویلیام (۱۳۹۳)، زبان، منزلت و قدرت در ایران، ترجمه ی رضا مقدم کیا، چاپ چهارم، تهران: نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، سیری در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران: علمی.

- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۶)، صور خیال در شعر فارسی، چ سوم، تهران: آگاه.
- اسماعیل زاده، فیروز، (۱۳۸۰)، شیخ مصلح الدین سعدی، چ دوم، تهران: همراه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳)، رمز و داستان های رزمی در ادب فارسی، چ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- موحد، ضیا (۱۳۷۳)، سعدی، تهران: طرح نو.

روش تحقیق

تحقیق حاضر به روش کیفی، نخست با مطالعات کتابخانه ای، سپس با واکاوی در حکایت های گلستان، و سرانجام به شیوه ی توصیفی-تحلیلی فراهم آمده است.

نسبت زبان سعدی با تمثیل

سعدی در همان دیباجه ی گلستان، از قدرت زبان خود پرده بر می دارد؛ چنان که خود واقف است به این که " ذکر جمیلش در افواه عام افتاده و صیت سخنش در بسیط زمین منتشر گشته "(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۱). آخر الامر، از زبان یکی از متعلقاتش خاطر نشان می کند: " و خلاف راه صواب است و نقض رای اولوالالباب: ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام "(همان: ۱۳۶۹). در این جا نیز زبان در دهان یا خاموش بودن خود را به صورت تشبیه و یا در اصل به شکل تمثیل، ذوالفقار علی در نیام به شمار می آورد. حتی از جانب مخاطبش - که او را به زبان آوری و پرهیز از سکوت فرا می خواند و این که بگوید: " زبان از مکالمه ی او درکشیدن قوت نداشتیم "(همان: ۵۳) - باز قوت و قدرت زبان خود را عیان می سازد.

یا در انتهای گلستان خاطر نشان می کند:

بسپیچ سخن گفتن آنگاه کن
که دانی که در کار گیرد سخن
(همان: ۱۷۵)

قدرت تمثیل برای تمثیل قدرت

سعدی در آغاز (در سیرت پادشاهان) علت فروپاشی حکومت های خودکامه را با حکایتی از یکی از ملوک عجم، در ضمن زوال مملکت ضحاک روایت می کند، با این خطاب: " ای ملک، چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ "(همان: ۶۴).

نکته ی در خور تامل این است که سعدی با شگردهای زبانی، گرد آمدن و وفاق را در تقابل با پریشانی می داند و این همه را با تمثیلی چنین بیان می کند:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بر کند
(همان: ۶۴)

به طور مشخص هر دو بیت دارای تمثیل است. سعدی در این جا و نمونه های مشابه، با انتخاب تمثیل - که از قدرت و کارکرد آن به خوبی آگاه است - با منطق خود، با قدرت زبانی که از آن برخوردار است ارکان قدرت را خطاب قرار می دهد. او زوال حکومت ها را با نمونه ای اسطوره ای (تمثیل ضحاک) روایت کرده این همه را به پادشاهان عجم و در اصل، به حاکمان روزگار خود گوشزد می کند. بنا بر این سعدی به موعظه بسنده نمی کند، بلکه با میانجی زبان قدرتمند و به مدد تمثیل، قدرت های زمانه ی خود را به چالش می گیرد.

بحران ها، ترس ها و ناامنی ها در روزگار سعدی

ایران در روزگاران سعدی یکی از سیاه ترین دوران را پشت سر می گذاشت. هجوم مغول^۱ با بی رحمی ها و خونریزی ها و ویرانی ها و غارت و چپاول همراه بود. البته حاکم شیراز توانست با قبول خراج شهر را از آسیب و دست اندازی های مغول مصون نگاه دارد. با این همه، تطاول و خونبارگی های مغول، زمانه را مشحون از وحشت و اضطراب کرده بود؛ به گونه ای که تبعات آن ستم ها و جفاها، هم در روزگار سعدی و هم تا قرن ها بعد، در ذهن و روان انسان ها به شکل تروما^۲ باقی مانده، بدیهی است وضعی چنان دهشت زا - اگر چه غیر مستقیم - بر آثار سعدی سایه افکنده باشد (ر.ک: اسماعیل زاده، ۱۳۸۰: صص ۷ و ۸).

برای نمونه، این حکایت خود تمثیلی است از اوضاع نا امن و خوف انگیز: "...حکایت آن روباه مناسب حال تو است که دیدندش گریزان و بی خویشتن، افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخالفت است؟ گفت: شنیدم شتر را به سخره می گیرند. گفتند: ای شیفته لا یعقل شتر را با تو چه مناسبت و تو را با او چه مشابعت؟ گفت: خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند شترست و گرفتار آیم که را غم تخلیص من باشد؟ تا تفتیش حال من کند؟ و تا تریاق از عراق آورده باشند مارگزیده مرده باشد" (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۰).

هم چنین این حکایت از رکن اصلی قدرت، با تمثیل مار که از روی ترس بر پای چوپان می زند و یا گربه ای که از روی استیصال و ترس، بر چشم پلنگ، چنگال می زند:

"هرمز را گفتند: از وزیران پدر چه خطا دیدی که بند فرمودی؟ گفت: خطایی معلوم نکردم و لیکن دیدم که مهابت من در دل ایشان بی کران است و بر عهد من اعتماد کلی ندارند ترسیدم از بیم گزند خویش، قصد هلاک می کنند. پس قول حکما را به کار بستم که گفته اند:

از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم و گر با چنو صد بر آیی به جنگ
از آن، مار بر پای راعی زند که ترسد سرش را بکوبد به سنگ
نبینی که چون گربه عاجز شود بر آرد به چنگال، چشم پلنگ؟
(همان: ۶۵)

گفتنی است این ترس و مهابت و وسواس که سعدی از آن یاد می کند با این متن از کلیله و دمنه در خور مقایسه است:

مخالفان تو موران بدند مار شدند بر آور از سر موران مار گشته دمار
مده زمان شان، زین بیش روزگار مبر که اژدها شود از روزگار یابد مار
و عاجز تر ملوک آنست که از عواقب کار غافل باشد و مهمات ملک را خوار دارد.. (نصرالله منشی، ۱۳۸۹: ۹۶)

چنان که در امثال و حکم نیز آمده است: "مار که آزرده شد سر کوفتن واجب آید" (نقل از مرزبان نامه)

یا این روایت با نقش محوری مار:

..مردمان که در پی زاغ بودند در حال سر مار بکوفتنند و زاغ برست (همان: ۸۵).

از منظر روان شناسی مار را می توان تمثیل یا نمادی از نیروهای ناخودآگاه، یا ترس های عمیق و بعضاً هول و هراس ناشناخته یا نوعی پارانویا ۲ به شمار آورد.

یادآور می شود شخصیت قدرت طلب همواره دچار هراس و اضطراب است. ساز و کار دفاعی او کنترل و حذف کسانی است که گمان می کند رقیب یا دشمن اویند. در چنین شخصیت هایی تمسک به قدرت، سرپوشی است بر ضعف های درونی آنان.

در نمونه ای دیگر - که متضمن حکایتی است متأثر از هنگامه ی آشوب و نا امنی - در قالب تمثیل، بر جوانمردی و منش والا تاکید می شود:

"جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید؛ کسی گفت:

فلان بازرگان نوش دارو دارد، اگر بخواهی باشد که قدری ببخشد. و گویند آن بازرگان به بخل معروف بود... جوانمرد گفت... خواستن از وی زهر کشنده است...

اگر حنظل خوری از دست خوش خوی به از شیرینی از دست ترش روی
(همان: ۱۱۲)

به نظر می آید سعدی با حکایت هایی از این دست و به مدد تمثیل می کوشد روان گسیخته ی جامعه را که عمدتاً از فضایل تهی گشته به جانب سامان روحی و اعتنا به خصایل نیک رهنمون شود. ذکر چنین حکایت هایی در اصل نوعی مکانیسم یا ساز و کار دفاعی در برابر هجوم دود همتی و خباثت و تاکید بر فضایی چون جوانمردی، قناعت و داشتن طبعی والا است در زمانه ای که عمدتاً از اخلاق نیک، از غنای درونی و از فضایل دور مانده است.

تمثیل و اندیشه های متضاد

اگر با ریز بینی و به شیوه ی استقرایی از حکایات سعدی گذر کنیم و به شکلی کلی و قیاس گونه به آن حکایات نظر کنیم با پاره ای از تضاد ها و دوگانگی ها در آرای او مواجه می شویم. سعدی برای هر یک از این حکایات، با دو نگاه متفاوت از تمثیل های اثرگذار در ذهن مخاطب، بهره می گیرد. برای نمونه، حکایت هایی که جوهره ی آن تقدیرگرایی محض است (تفسیر و تحلیل هر یک در پی خواهد آمد):

"موسی علیه السلام درویشی را دید از برهنگی به ریگ در شده. دعا کرد تا خدای عز و جل، مر او را نعمتی داد. پس از چند روز دیدش گرفتار و خلقی انبوه بر او گرد آمده. گفت: این را چه حالت است؟ گفتند: خمر خورده است و عربده کرده و خون کسی ریخته، قصاصش همی کنند. لطیفان گفته اند:

گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان بر داشتی
(همان: ۱۱۴)

سعدی در این حکایت، آشکارا فقر و نداری و بی چیزی و شکاف طبقاتی را فارغ از اراده ی انسان ها و مناسبات اجتماعی می داند و چنین پدیده هایی را به خواست و مشیت الهی منتسب می سازد. بر پایه ی چنین طرز تلقی، تنها خداست که قابلیت انسان ها را می داند و متناسب با ظرفیت هر یک، آنان را بهره مند از نعایم می کند. تمسک به این باور - که با بیت تمثیلی تحکیم می گردد - یعنی کوشش انسان برای تغییر وضعیت امری محال است و باید رضا به داده دهد. چنین اعتقادی در طول

تاریخ همواره به کام اهل قدرت و ثروت بوده است. خوانش و قرائتی خاص از یک آیین، در اصل، ایدئولوژی بر خاسته از حاکمیتی است که به فهم و تفسیر متفاوت تن نمی دهد. سعدی در این حکایت سخنگوی طبقه ی فرا دست است. وی با زبان موجز و قوی، با بلاغت اعجاب انگیز و با قدرت بیان، به ویژه با تمثیل، تأثیری شگرف در ذهن مخاطب بر جای می گذارد؛ به گونه ای که آن زبان جذاب و تأثیر گذار امکان تردید و پرسش از مضمون و محتوا را از مخاطب سلب می کند. گفتنی است هرگونه پدیده های اجتماعی از جمله فقر، جهل، تبعیض، نابرابری و مانند آن ناشی از اعمال قدرت، رفتار انسان ها و شیوه ی مناسبات اجتماعی است.

سخنگویان قدرت، خواسته یا ناخواسته یا تحت تأثیر تلقینات اولیه و باورهای مسلط، به مدد زبان مسلط، پذیرش تقدیر گرایی و امر محتوم را نزد مخاطبان سهل تر می کنند.

سعدی به میانجی هنر تمثیل و یا بلاغت خیره کننده، گاه نقش مهمی در پذیرش و تثبیت باورها ایفا می کند. وی با تمثیل هایی از این دست (گرچه مسکین اگر پر داشتی / تخم گنجشک از زمین برداشتی) حوزه ی عمل و رفتار انسان ها را به جوهر و ذاتی متعلق می داند که مربوط به حوزه ی حیوانات است و نه روابط میان انسان ها. چنان که در حکایت مشابه: "طایفه ای دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند..." نیز از یک تمثیل که مربوط به ماهیت حیوانات است به انسان منتسب می سازد:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود
(همان: ۶۲)

در این حکایات به مدد تمثیل خصیصه ی ذات گرایی که مختص اشیا و پدیده های غیر انسانی است به انسان منتسب شده است؛ برای نمونه، در همین حکایت که ملک به کشتن همه ی دزدان دستور داده بود "در آن میان جوانی بود میوه عنفوان شبابش نورسیده" که یکی از وزرا به شفاعت و بخشیدن خون آن جوان پایمردی کرده، و ملک که گفته بود:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست تربیت نا اهل را چون گردکان برگنبد است
نسل فاسد ایشان منقطع کردن اولی ترست و بیخ و تبار ایشان بر آورده که آتش وانشاندن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگاه داشتن کار خردمندان نیست.

ابر اگر آب زندگی بار دارد	هرگز از شاخ بید بر نخوری
با فرومایه روزگار مبر	کز نی بوری شکر نخوری...
شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی	نا کس به تربیت نشود، ای حکیم، کس

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لایه روید و در شوره بوم ، خس
زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم و عمل ضایع مگردان"
(همان: ۶۰-۶۲)

البته باید تأکید کرد سعدی در سراسر گلستان، یکسره ذات گرا نیست ، بلکه در حکایاتی دیگر ، عکس این باور را روایت می کند ؛ روایتی متفاوت که به تضاد فکری و دوگانه اندیشی سعدی مربوط می شود . برای مثال ، چنانچه در حکایتی، در طریق و اخلاق درویشان تصریح می کند :

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی نه عارف است که از راه سنگ برخیزد
(گلستان: ۱۰۷)

یا:

جهد رزق ار کنی و گر نکنی برساند خدای عزّ و جلّ
ور روی در دهان شیر و پلنگ نخورندت مگر به روز اجل
(همان: ۱۸۲)

اما در باب " فضیلت قناعت " که شاکله اش بر رضایت و قناعت و پذیرش وضع موجود است می گوید: " مشّت زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف به فغان آمده بود ... شکایت پیش پدر برد و اجازت خواست که عزم سفر دارم، مگر به قوت بازو کفافی به دست آرم.

فضل و هنر ضایع است تا نمایند عود بر آتش نهند و مشک بسایند
پدر گفت : ای پسر خیال محال از سر بدر کن و پای قناعت در دامن سلامت کش.. پسر گفت : ای پدر ، قول حکما را چگونه مخالفت کنم که گفته اند : رزق اگر چه مقسوم است ، به اسباب حصول آن تعلّق شرط است و بلا اگر چه مقدورست از ابواب دخول آن ، احتراز واجب.

رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن از درها
ور چه کس بی اجل نخواهد مرد تنو مرو در دهان ازدرها
(همان: ۱۲۲)

چنان که ملاحظه شد، شیخ در جایی می گوید : شرط عارف بودن نه آن است که از مقابل آسیا سنگی که از کوه فرو غلتیده ، برخیزد. یا آن که اجل آن کس که فرا نرسیده حتی اگر به دهان شیر و پلنگ برود نخواهد مرد؛ هم چنین آدمی چه بکوشد یا نکوشد رزق فراهم می گردد.

اما در حکایت اخیر، قول حکیمانه ای را روایت می کند با این مضمون که اگر چه رزق مقسوم است و بی گمان می رسد، شرط عقل آن است که در جست و جوی آن بروند؛ هم چنین هر چند کسی بی اجل نخواهد مرد، شرط خرد ورزی آن است که انسان از خطرهای پرهیزد.

آن چه در خور تأمل است این که سعدی به تناقض گویی خود پی برده در فرجام می کوشد دو سوی این تضادها را با هم تلفیق کند. دلیل این تناقضات و سپس تلفیق آن ها را می توان این گونه تبیین کرد که در درجه ی نخست، تناقضات شیخ به زمانه ی متناقض او مربوط می شود. دوم، سعدی فیلسوف نیست که بتواند راهی برای برون رفت از این تناقضات پیدا کند. وی بر پایه ی تعالیم عصر و تلقینات اولیه، بینش و باور تقدیرگرایی را پذیرفته است. سوم، آگاهی های سعدی از تاریخ و روزگار خود، مبتنی است بر بینش و آگاهی های احساسی و تجربی و از این رو اندیشه های او در موقعیت های مختلف و بر حسب وضعیت روحی و تجربه ی زیسته، متفاوت و متناقض می گردد. بدین ترتیب، وی بر حسب همان مناسبت ها و موقعیت ها زبان تأثیر گذار و نافذ خود را - اغلب به مدد تمثیل - به کار می گیرد و دست به خلاقیت ادبی می زند.

بلاغت و تمثیل

سعدی سخندان ماهر است با گنجینه ای از مترادفات که جملگی در وجه توصیفی به کار وی در نگارش متن آمده افزون بر آن، کلام منعقد و نقطه ی پایانی کلام سعدی معمولاً با تمثیل همراه است؛ از جمله:

"پیری حکایت کند که دختری خواسته بودم و حجره به گل آراسته و به خلوت با او نشسته و دیده و دل در او بسته، شبهای دراز نخفتمی و بذله ها و لطیفه ها گفتمی، باشد که مؤانست پذیرد و وحشت نگیرد. از جمله شبی همی گفتم: بخت بلندت یار بود و چشم دولت بیدار که به صحبت پیری افتادی پخته، پرورده، جهان دیده، آرمیده، گرم و سرد چشیده، نیک و بد آزموده که حقوق صحبت بداند و شروط مودت بجای آورد، مشفق و مهربان و خوش طبع و شیرین زبان... نه گرفتار آمدی به دست جوانی معجب، خیره رای، سر تیز، سبک پای که هر دم هوسی پزد و هر لحظه رایبی زند و هر شب جایی خسبد و هر روز یاری گیرد.

جوانان خرمند و خوب رخسار ولیکن در وفا با کس نپایند
وفاداری مدار از بلبلان چشم که هر دم بر گلی دیگر سرایند...

گفت: چندان بر این نمط بگفتم که گمان بردم که دلش در قید من آمد و صید من شد. ناگه نفسی سرد از درون سینه‌ی پر درد برآورد و گفت: چندین سخن که بگفتی در ترازوی عقل من وزن آن یک سخن ندارد که وقتی شنیده‌ام از قابله‌ی خویش که گفت: زن جوان را اگر تیری در پهلوی نشیند به که پیری... "(همان: ۱۵۰).

شیخ با این طنز لطیف و به مدد یکی از صناعات خمس، یعنی خطابه به قصد تحریک عواطف و اقناع مخاطب - در عین آن که زبانی قاطع و سرشار دارد - تقابل میان میل^۳ و فرهنگ یا تقابل غریزه‌ی بی‌پرده و زبان فرهیخته، و به تعبیر روان‌کاوی: تقابل میان "من" و "فرامن" (ایگو^۴ و سوپر ایگو^۵) را به خوبی عیان می‌کند.

در حکایت مزبور پیرمردی که با دختری جوان عقد نکاح بسته، سعدی از زبان آن پیر، شکوه زبان خود را به رخ می‌کشد. زبان که از ارکان اصلی فرهنگ به شمار می‌آید عمدتاً بیان‌گر سطوح مختلف فرهنگ است. از مجرای زبان و فرهنگ، اغلب میل‌ها سرکوب می‌شده و یا به جانب خواست قدرت تعدیل می‌گردیده و بدین سان، بسیاری از حقوق طبیعی انسان‌ها نادیده انگاشته می‌شد. در متن همین حکایت، زبان خوش ساخت سعدی با تمام تزیینات و لطایف، در برابر عصیان میل، و البته به کمک خود زبان، تحت الشعاع قرار می‌گیرد و واقعیت‌های عینی بر سوژه‌ها فائق می‌آید.

زبان، تمثیل‌ها، نمودها

تمثیل در معنای متداول آن عبارت است از مثل، ارسال مثل یا اسلوب معادله (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: صص ۸۶ و ۸۵) که در عین حال، دارای مفهوم گسترده‌تری نیز هست؛ در مفهوم غربی تحت عنوان الیگوری (Allegory) از آن یاد می‌شود؛ یعنی بیان روایی گسترش یافته‌ای که بتوان تصویر و برآیند کلی از اساطیر، داستان‌ها، نمایش‌ها، حکایات و روایات به دست داد؛ به گونه‌ای که در کلیت خود، نمونه، مثال یا بازنمودی از گزاره‌های متن باشند.

در متن گلستان علاوه بر معانی متعارف تمثیل - که نمونه‌هایی از آن ذکر گردید - می‌توان به مفاهیم گسترش یافته‌ای در همین متن اعم از حکایات، روایات و گزاره‌ها نظر کرد که خود متضمن نوعی فرم تمثیل در معنای کلی و گسترده‌تر است. این دسته از تمثیل‌ها چه بسا آسان‌یاب نباشد، بلکه به میانجی تفسیر بتوان آن‌ها را از لایه‌ها و مطاوی متن بیرون کشید. باید دانست که زبان در درجه‌ی نخست وجه استعاری دارد؛ با این فهم که دال‌ها و نام‌ها عین مصداق‌ها و اشیا و پدیده‌ها نیستند،

بلکه تکرار این استعاره ها (آن چه به عاریت گرفته شده) به سبب به کارگیری هر روزه و تکرار به شکل عادی و معمولی، تلقی واقعی پیدا کرده در نتیجه، وجه استعاری دال ها پنهان مانده است. از طرفی معنی "یک فرایند اجتماعی خلاق و توافقی است نه این که خاصیتی از کلمات، رویدادهای اجتماعی یا دیگر پدیده های فرهنگی سازمان یافته باشد" (بی من، ۱۳۹۳: ۱۳).

برای آن که وجوه تمثیلی یا شاکله و فرم نهایی آن را در گلستان دریابیم ضروری است به چند آگاهی ضروری در باب زمانه ی سعدی، زبان و پارادایم عصر، نظام معرفتی یا نظام دانایی عصر، تعبیری از تاریخ، هم چنین به شناختی از شخصیت فرهنگی سعدی رسیده باشیم.

سعدی برکشیده ی دوره ای از تاریخ است که در آن یک نظام کلامی یا معرفتی یعنی امر محتوم و تقدیر، و به سخن دیگر، امر قدسی یا استعلایی احاطه ی تام داشته به گونه ای که زندگی ها به شرط انطباق با همان قرائت خاص از دین معنا می یافت. فهم بی اعتباری دنیا در زمانه ی نا معتبر و متزلزل، گاه به این شکل معنا می یافت: زندگی گو از دست برود، اما دین پا برجا بماند؛ البته دین غالب یعنی قرائت فرادست از دین؛ همان قرائت اهل قدرت که چارچوب دین را مشخص می کرد و مؤمنان را به تسلیم و رضا فرا می خواند. در این قرائت حتی اگر باور قلبی در کار نباشد دست کم بر حفظ ظواهر تأکید می شود. این شکل از شریعت که بر مدار تعبد می چرخد، نقیض دیگری هم دارد که از تعبد صرف خارج می شود و به طریقت می گراید. این همان مازادی است که از اندیشه ی غالب و مسلط فراتر می رود. از این رو سعدی گاه مازادی از اندیشه ی غالب یا عمل به ظواهر، از خود بروز می دهد:

دلقت به چه کار آید و تسبیح مرقع
خود را ز عمل های نکوهیده بری دار
(همان: ۹۳)

در روزگار سعدی، در آن عصر مشوش، گویی زمینی که نفرین شده، آن چه از نظاره ی مردمان سلاخی شده از هجوم مغول، از مشاهده ی ویران گری ها و چپاول و غارت - که حاصلی جز پریشانی و نا امنی دربدری نداشته - یکچند آغوش عرفان به روی صالحان نیز گشوده می شود. در کنار قرائت غالب از دین، عرفان نیز گاه به صحنه می آید؛ عرفانی که جان های آزرده را به آرامش فرا می خواند و به جان های پریشیده و روان آشوبناک، قرار و سکون می بخشد. شیخ مشرف الدین سعدی نشانه هایی از هر دوی این اندیشه ها در متن خود باقی گذاشته است.

روزگار سعدی با اقتصاد شبان رمگی و نیمه فئودالی، روزگاری است انباشته از وحشت و اختناق همراه با ترور و جنگ و تجاوز و چپاول و خوفناکی قوم مغول که سایه ی سنگینی بر سرزمین ها -

حتی شیراز که از حمله مغول مصون مانده- افکنده است. تأثیر این وضعیت تاریخی بر ذهن و زبان سعدی انکار ناپذیر است. تنها سامان و ثبات اعتقادی آن روزگاران همان بی ثباتی این جهان پر آشوب است که باور به جهان دیگر، جهان رؤیایی، جهان آرمانی، جهان معنوی و جهان عرفانی را پر رنگ ساخته است. باید دانست که سعدی از یک سو درس خوانده ی نظامیه ی بغداد است و از سویی تجربه ای عظیم از زمانه ی خود دارد. بر این اساس، می توان فرض کرد که شیخ با دو نوع خاص از آگاهی رو به رو بوده است؛ نخست، معرفت پیشینی که مربوط به نظام دانایی و پارادایم عصر است و دوم، دانش و آگاهی ای که به تجربه ی زیسته ی او مربوط می شود. معرفت نخست یا معرفت پیشینی سعدی برگرفته از باورهای تاریخی و اجتماعی زمانه ی اوست که به شکل نظام یافته با آموزه های موجود در نظامیه ها به ویژه نظامیه ی بغداد، پیوند خورده است. این بدان معناست که "حقیقت" امری پیشینی و از قبل موجود بوده از این رو اهل تفکر، از جمله سعدی - اگر تعقلی بورزند - می بایست برای دست یابی به آن حقیقتِ عرضه شده اهتمام نمایند نه آن که حقیقتی دیگر جست و جو کنند. اما سعدی وقتی که با منطق زندگی ملموس رو به رو می شود تجارب و آگاهی هایی به دست می آورد که گاه مغایر با معرفت پیشینی است. تلاقی این دو نوع آگاهی همان تضادها و تناقضاتی است که در گلستان نمود و بروز پیدا کرده است. پیش از این، با ذکر نمونه هایی به این تضادها اشارتی رفت، اما اینک به طور خاص، تحلیل خود را به حکایت معروف "جدال سعدی با مدعی در توانگری و درویشی" منحصر کره، با این توضیح که این حکایت در قالب دیالوگ (گفت و شنود) حاوی نکات برجسته ای است که در اصل می تواند به شکل تمثیلی، نوعی جدال درونی نیز باشد؛ یعنی جدال سعدی با خویشتن. چرا که خاصیتی که این فرم زبانی (دیالوگ) دارد ناگزیر گزاره های مکتوم به واسطه ی آن آشکار می گردد. (در حالی که در صورت مونولوگ بودن، نویسنده یا گوینده تعمداً اص دست به گزینش می زند و آن چه می پسندد بازگو می کند). ماجرای حکایت از این قرار است:

"یکی در صورت درویشان نه بر صفت ایشان در محفلی دیدم نشسته و شنعتی در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و ذمّ توانگران آغاز کرده، سخن بدین جا رسانیده که درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته

کریمان را به دست اندر درم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست

مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن سخت آمد". سعدی در ادامه، فصلی در ذکر توانگری و فضیلت توانگران، و ذمّ فقر و نکوهش درویجظیت و پایی طعنه زنند؛ به غرّت مالی که دارند و عزّت جاهی که پندارند برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه بینند..

گفتم: مذمت ایشان روا مدار که خداوند کردند. گفت؛ غلط گفتمی که بنده درمند... گفتمش بر بخل خداوندان نعمت و قوف نیافته ای آلا به علّت گدایی... هرگز دیدی دست دغایی بر کتف بسته یا بینوایی به زندان در نشسته یا پرده معصومی دریده یا کفی از معصم بریده آلا به علّت درویشی؟...
ما در این گفتار و هر دو به هم گرفتار؛ هر بیدقی که براندی به دفع آن بکوشیدمی و هر شاهی که بخواندی به فرزین پوشیدمی تا نقد کیسه همت درباخت و تیر جعبه حجت همه بینداخت.. تا عاقبه الامر دلیلش نماند و ذلیلش کردم...

القصّه مرافعه این سخن پیش قاضی بردیم و به حکومت عدل راضی شدیم" (همان: صص ۱۶۷-۱۶۲).

باری! قاضی نیز چون زیرکی و زبان آوری هر دو را شنید، کوشید با توسّل به تمثیل و تشبیه هر دو سوی دعوا را به مروت و مدارا، به آشتی و سازگاری فراخواند. نخست خطاب به سعدی می گوید:

"هر جا که گل است خار است... نظر نکنی در بستان که بید مشک است و چوب خشک...

اگر ژاله هر قطره ای در شادی
چو خر مهره بازار از او پر شادی"

قاضی سپس به درویش می گوید: "ای که گفتمی توانگران مشغلتند و ساهی و مست ملاهی؛ نعم، طایفه ای هستند بر این صفت که بیان کردی: قاصر همت، کافر نعمت که ببرند و بنهند و نخورند و ندهند.. از خدای عزّوجلّ، نترسند و گویند:

گر از نیستی دیگری شد هلاک
دوران چو گلیم خویش بیرون بردند

مرا هست، بط را ز طوفان چه باک؟...
گویند چه غم گر همه عالم مردند

قاضی خاطر نشان می کند که هستند گروهی توانگر با این اوصاف که گفته آمد، اما توانگرانی بخشنده و عادل و منصور نیز هستند هم.

سرانجام سعدی که پرورده نعمت بزرگان است با درویش مدّعی از در صلح و آشتی در می آید و آن دو بوسه بر سر و روی هم می زنند، و ختم سخن با این دو بیت:

مکن ز گرد گیتی شکایت ای درویش
که تیره بختی اگر هم بر این نسق مردی

توانگرا، چو دل و دست کامرانت هست
بخور، ببخش که دنیا و آخرت بردی"

(همان: ۱۵۸-۱۶۲)

این حکایت تمثیلی از چند منظر حائز اهمیت و در خور تأمل است. نخست، قالب گفتگو یا دیالوگی بودن حکایت حاضر که طی آن سنت پرسش و پاسخ و به تعبیری قدرت استدلال فهم متقابل تعمیق می‌یابد. حال آن که در سنت مونولوگ که یک سویه است و دیگری حضور ندارد، پرسش و چالشی در نمی‌گیرد، حالتی ایستا و انفعالی دارد. بنابراین، در مونولوگ، دریافت کننده صرفاً باید دریافت کند و نه آن که جست و جو گرایانه، گزاره‌ای را واکاوی کند و دریابد. از این رو فرق است میان دریافت کردن با دریافتن. انتخاب همین قالب در گلستان، در دو طرف مخاطب امکانی فراهم می‌آورد تا ضعف‌ها و کاستی‌های مقابل را مطرح سازد. مخاطب نیز در این شیوه‌ی بیان صرفاً دریافت کننده نیست بلکه به گونه‌ای فعال به کشف لایه‌های پنهان معنا نائل می‌آید. شیخ در این حکایت با مهارت تمام از عنصر پولمیک^۳ (جدل، از عناصر صناعات خمس) به قصد اسکات خصم، بهره می‌گیرد تا مدعی را بر جایش بنشاند؛ هم چنین هر دو طرف با ذکر شواهد جزئی و تعمیم آن به کل، و با انواع استدلال‌نما (گزاره‌ای بظاهر مستدل، اما بی پایه) از مغالطات مختلف علیه دیگری مدد می‌گیرند.

دوم، شاکله‌ی دیالوگ در حکایت "جدال سعدی با مدعی" نوعی چالش درونی خود نویسنده نیز می‌تواند تلقی شود؛ با این تفسیر که سعدی سویه‌ی ناپیدا یا ناخودآگاه خود را نیز عیان می‌سازد. یعنی چه بسا با روایت خطی و یک طرفه، امکانی برای عیان سازی مکتومات فراهم نمی‌آمد. سوم، این حکایت که با آغازی طوفانی و تخریب منزلت دو طرف پی گرفته می‌شود، آخرالامر، آن تنش‌ها و ماجرا به آشتی و سازش ختم می‌شود؛ تنش بین دو سوی گفت و گو با منفی‌ات و تضادها تداوم نمی‌یابد، بلکه جوف پرونده با حضور قاضی یا همان عقل کل یا نظام دانایی عصر بسته می‌شود؛ به گونه‌ای که بافت حکایت نیز به حاکمیت و قدرت پیوند می‌خورد.

آن چه از صورت غایی این تمثیل بر می‌آید این است که سعدی از درگیری‌ها و منازعات روزگار خود و خسته از ماجرا جویی‌ها - که یکپند با همین روحیه‌ی کشف ناشناخته‌ها و ماجرا جویی‌ها سیر در آفاق نموده بود - در پی نقطه اتکایی مطمئن و آرامی بوده که بتواند در سکون و قرار به سر ببرد؛ اگر چه در باطن دغدغه‌ی سیر انفس همچنان باقی باشد.

اگر بپذیریم سعدی برخاسته‌ی نظام مدرسی (اسکولاستیک^۴) است باید به این نکته نیز توجه کرد که رتوریک و بلاغت، به ویژه بهره‌گیری از تمثیل از ارکان اصلی تفکر اسکولاستیکی بوده که طی آن اهتمام اصلی نظام معرفتی بر اقناع و مجاب کردن آموزه‌های رسمی استوار بوده است. به همین منظور، زبان - که تمثیل فرع آن است - همواره، نقش کاربردی و محوری داشته است. (با عنایت به این که زبان "جنس" و بلاغت و شگردهای زبانی و معانی و بیان "فصل" به شمار می‌آید). این که

فیلسوف برجسته ای چون هایدگر زبان را خانه ی هستی می داند، اهمیتی است که متفکران و اهل فلسفه برای زبان قائل شده اند و هم از آن رو که هستی را امری زبانی تلقی کرده اند. با این همه، به گمان نگارنده ی این سطور می توان نگاهی تاریخی و بنیانی تری به پدیده ی زبان داشت. در یک نگاه انتقادی به تاریخ، این فرض مطرح می شود که هر دوره ی تاریخی متضمن پارادایم یا نظام کلامی، نظام معنایی و نظام ارزشی خاصی است که جملگی از طریق زبان (زبان به مثابه ی امری کلی و گسترده ی فرهنگ) بیان می شود؛ به سخن دیگر، بر حسب آن نظام معنایی، ارزش ها و معناهایی برجسته می گردد، پاره ای از داده های تاریخی و معناها و ارزش ها هم به کناری گذاشته می شود؛ یعنی به زبان در نمی آید. این نظام ارزش ها، معناها و نمادها جملگی به میانجی زبان عرضه می شود و بنا بر این، زبان نقش محوری و کانونی در هستی واقعی انسان دارد و چیرگی با نظام زبانی است و در زندگی، اصل قرار می گیرد. در قبال این نگاه انتقادی خاص، رویکرد دیگری هم هست با این تبیین که هر یک از دوره های تاریخی مبتنی بر نظام معنایی و نظام ارزشی و نظام نمادی خاص است؛ مع هذا، آن نظام ها در درجه ی نخست، نظام زبانی نیستند، بلکه نظام تولید هستند. یعنی در هر دوره ای یک شیوه ی تولید و توزیع مادی، هم چنین اشکالی از مناسبات اجتماعی است که چیرگی دارد و همین شیوه ی اقتصادی و اجتماعی است که نظام زبانی خاص خود را خلق می کند؛ به سخن دیگر، نظام زبانی مخلوق نظام تولید است (ر.ک: کانال تلگرامی پرومئوس).

چه بسا به گونه ای دقیق تر بتوان عنوان کرد که طی دوره های تاریخی نوعی رابطه ی دیالکتیک میان نظام زبانی و نظام تولید برقرار گشته که بر پایه ی آن، برساخت جدیدی از نظام زبانی شکل گرفته است.

با این اوصاف، برحسب یک رابطه ی تأثیر و تأثر نظام زبانی و وجه تولید در دوره ی مورد نظر، یعنی عصر سعدی، خود ملغمه ای از تولید فئودالی و شیوه ی کوچگردی (شبان رمگی) شکل گرفته که با حمله و هجوم قوم بیابانگرد متجاوز و نافرهیخته، وجه غالب مناسبات عمدتاً به جانب کوچگردی متمایل گشته بود. سایه ی ناامنی و نابسامانی و فقدان آینده ای روشن، سبب گردید بدیل دیگری هم ارز آن، در قالب رؤیا شکل بگیرد که عبارت بوده از سکون و قرار و آرامش، یا تصویری متناقض از ناامنی و امنیت، یا بی اعتباری، همراه با سویه ی معتبر و مقبول برای زیست حدّ اقلی، که این همه را می توان تا حدّ بسیاری در ذهن و زبان سعدی، در متن گلستان جست و جو کرد.

این زبان که برآیند چنان موقعیتی متزلزل است، در عین تنوع و رنگارنگی، پاره ای از اندیشه های محوری و کانونی سعدی را نیز بازگو می کند. بنابر این، چه بسا با نگاه سطحی نتوان تشخیص داد که

سعدی با همه ی پراکندگی موضوعات و مباحث، دارای اندیشه ای مرکزی باشد که سایر دغدغه های او را تحت الشعاع قرار دهد. به زعم نگارنده سه اندیشه ی اصلی سعدی که در اصل، کلیت گلستان، عصاره و تمثیلی از آن هاست عبارتند از: میانه روی و اعتدال "سامان و نظم اجتماعی" و "عدالت". نکته ی در خور تأمل این که هر یک از این سه مفهوم، به شکل ارگانیک یا انداموار با هم پیوند می خورند؛ به گونه ای که نادیده گرفتن هر یک هم چون اضلاع یک مثلثی است که جدا کردن هر یک از ضلع ها شاکله و تصویر کلی آن را محو می سازد.

میانه روی و اعتدال را می توان به محافظه کاری و سازش نیز تعبیر کرد. عکس چنین وضعی افراط و تفریط است که خود محصول بی نظمی است؛ چرا که در یک جامعه ی نامتوازن انتظار توازن داشتن چندان معقول به نظر نمی آید؛ از این رو سعدی در مقام معلّم می کوشد در روزگار بحرانی و نا امن به میانجی خاطره ای که مربوط به گذشته است، و از طریق تخیل، آرزوی خود را که به آینده مربوط می شود- در روزگار بحرانی و نا امن - همگان را به مصلحت و پذیرش وضع موجود، به قناعت و انصاف فراخواند تا از این رهگذر، سامان و نظم اجتماعی فراهم آید. اما این سامان و نظم نیز خود به عدالت و نیکوکاری وابسته است. برای ایجاد عدالت البته نگاه سعدی متوجه رأس هرم قدرت است؛ چنان که علاوه بر سیرت پا شاهان در گلستان، در رساله ی مختصر "نصیحه الملوك"، هفتاد و پنج اندرز در سیرت و شیوه ی پادشاهی به دست می دهد. سعدی با بیان غیر مستقیم با رمز و اشاره، با مثال و تمثیل، حاکمان عصر خود را به عدالت فرا می خواند. به همین منظور، ذکر مثالش از سلاطین گذشته یا حاکمان اقوام دیگر است. برای نمونه، یکی از ملوک عجم را روایت می کند که "دست تناول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده ... " تا این که با این تمثیل و اشاره: "در مجلس او کتاب شاهنامه می خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون" و این انذار که "ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان چه می کنی؟" (همان: ۶۴ و ۶۵). از این که شیخ سعدی در جست و جوی سکون و قرار و نظم و اعتدال بوده همین خواست و این رویکرد می تواند بواقع واکنش و پاسخ او به پریشانی ها و آشفتگی هایی باشد که روزگار وی را مشحون از بی ثباتی و عدم اطمینان کرده است. اما نکته ی بسیار در خور تأمل این که اگر عدالت و نیکوکاری اندیشه ی محوری و مرکزی سعدی را شکل می بخشد باید دانست که مفهوم عدالت و نیکوکاری از جمله مفاهیم تاریخی است؛ بدین معنی که در طول تاریخ معنایی ثابت و فراگیر نداشته بلکه بر حسب موقعیت ها و دوره های تاریخی مفهومی سیال و متغیر داشته است. برای نمونه، این که "پادشاهان سرند و رعیت جسد" (نصیحه الملوك، ۱۳۸۴: ۱۴). چنین تمثیل و نگرشی از منظر

سعدی عین عدالت تلقی می شده و از این رو بر هم خوردن این صورت بندی و این شاکله ی هرم گونه، خلاف عدل تلقی می شده. واضح است که این زبان تمثیلی با مفهوم پردازی خاص از عدالت، در حفظ وضع موجود و موافق هرم قدرت بسی تاثیر گذار بوده است. (در حالی که امروزه عدالت مفهوم گسترده تر و انسانی تری دارد؛ چرا که آن نظام هرمی می تواند متناسب با حقوق اکثریت جا به جا گردد).

نتیجه

تمثیل های سعدی در گلستان برآمده از دورانی است که وی عمدتاً به وجه توجیهی و تفسیری مناسبات، حوادث و نظام فکری دوران را بازنمایی می کند. شیراز در عهد سعدی، به رغم امنیت ظاهری، هنگامه ی ستیز و گریز است، نیز متضمن ترومایی که در پی تعدی و چپاول، برجای مانده است. سعدی در زمانه ای چنین، سخنگوی نظام دانایی آن عصر است که زبان کارآمد وی با عنصر تمثیل رابطه ای معنادار برقرار کرده است. تمثیل و انواع رتوریک، عمده ترین شیوه ی بیان برای تفکر اسکولاستیکی (مدرسی) بوده که درعین حال، با نوعی از منطق، یعنی صناعات خمس پیوند خورده تا اقناع و پذیرش گزاره ها را سهل تر نماید و موافق طبایع آید. سعدی از انواع صناعات خمس (برهان، خطابه، جدل، مغالطه و شعر) در متن گلستان بهره جسته است. نقش خطابه همانا تحریک عواطف است. لحن خطابی بر مشهورات استوار است و نه مستندات عقلی و از این رو کارکرد خطابه اقناعی است و نه اثباتی. دلیل مخالفت فلاسفه به ویژه افلاطون با اقناع از آن روست که گزاره های اقناعی با حقیقت سر و کار ندارند. کاربست جدل (پولمیک)^۸ برای اسکات خصم و به منظور فائق آمدن و کنارگذاشتن طرف مجادله است، به گونه ای که دیگر نتواند در گفت و شنود حضور پیدا کند. مغالطه نیز به قصد قانع کردن مخاطب عرضه می شود. مغالطه با ظاهری درست و منطقی، نوعی شبه استدلال است که برای نمونه، در همان حکایت جدال سعدی با مدعی، انواع مغالطات از هر دو سوی منازعه به کار گرفته شده است. اما شعر که به وفور در لابه لای متن گلستان فراهم آمده اغلب به قصد تحکیم گزاره های پیشین، و موجه ساختن آن، با میانجی تمثیل، به نظم کشیده شده است. نثر بلاغی گلستان نیز به جانب شعر گرایش دارد. از نظر ذهنی این تعلق خاطر به نظم می تواند نوعی ساز و کار دفاع روانی برای جامعه ای باشد که شاکله ی نظم و انضباط آن از هم گسسته است. اما تمثیل نیز یکی از برهان هاست که صورت اقناعی آن افزون تر از وجه استدلالی و اثباتی است. به طور اعم، انواع شگردهای زبانی در گلستان (به قصد سامان اجتماع، اعتدال و میانه روی، و تحقق رؤیای عدالت در

همان مفهوم سیال تاریخی) نشانگر قدرت زبان سعدی است که با پارادایم عصر و با زبان قدرت پیوند وثیق خورده است.

یادداشت :

۱. ارتباط زبانی واژه مغول (mongol) با مونگلیسم (mongolism) درخور تأمل است.
۲. Truma .
۳. Passion .
۴. Ego .
۵. Superego .
۶. paranoia .
۷. scholastic .
۸. polemic .

فهرست منابع و مآخذ:

۱. احمدی، بابک (۱۳۹۲). چهار گزارش از تذکره الاولیاء عطار، چ ششم، تهران: نشر مرکز.
۲. اسماعیل زاده، فیروز (۱۳۸۰). شیخ مصلح الدین، چ دوم، تهران: نشر خوشبین.
۳. افلاطون (۱۳۸۰). دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه ی محمدحسن لطفی، چ ششم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۴. ایگلتون، تری (۱۳۹۸). رویداد ادبیات، ترجمه ی مشیت علایی، تهران: نشر لاهیتا.
۵. بی من، ویلیام (۱۳۹۳). زبان، منزلت و قدرت در ایران، ترجمه ی رضا مقدم، تهران: نشر نی.
۶. پاک نهاد، مریم (۱۳۸۱). فرادستی و فرودستی در زبان، تهران: نشر گام نو.
۷. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳). رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، چ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. دودینگ، کیت (۱۳۸۰). قدرت، ترجمه ی عباس مخبر، تهران: انتشارات آشیان.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳). یادداشت ها و اندیشه ها، چ ششم، تهران: انتشارات سخن.
۱۰. سعدی شیرازی، مصلح الدین (۱۳۶۹). گلستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۱. _____. ۱۳۸۴. (کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات محمد).

۱۲. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۱). رستاخیز کلمات، تهران: انتشارات سخن
۱۳. _____. ۱۳۶۶. (صور خیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات آگاه.
۱۴. عمارتی مقدم، داوود (۱۳۹۵)، بلاغت از آتن تا مدینه، تهران: انتشارات هرمس.
۱۵. کافمن، سارا (۱۳۸۵). نیچه و استعاره، ترجمه ی لیلا کوچک منش، تهران: نشر گام نو.
۱۶. لاینز، جان (۱۳۹۱). درآمدی بر معنی شناسی زبان، ترجمه ی کوروش صفوی، تهران: انتشارات علمی.
۱۷. مزاروش؛ ایستوان و دیگران (۱۳۹۹). دیالکتیک برای قرن جدید، ویراستار ترجمه ی فواد حبیبی، تهران: نشر اختران.
۱۸. موحّد، ضیاء (۱۳۷۳). سعدی، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۹. نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۰). ترجمه کلّیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر

1. Ahmadi, Babak (1392). Four reports from Tazkireh Al-Awlia Attar, 6th edition, Tehran: Markaz Publishing.
2. Beeman, William (2014). Language, dignity and power in Iran, translated by Reza Moghadam, Tehran: Ney Publishing
3. Dowding, Keith (2010). Power, translated by Abbas Mokhber, Tehran: Ashian Publications.
4. Eagleton, Terry (2018). The event of literature, translated by Mashiat Alaei, Tehran: Lahita Publishing.
5. Emarati Moghadam, Davood (1395), rhetoric from Athens to Medina, Tehran: Hermes Publications.
6. Esmaeelzadeh, Firouz (1380). Sheikh Moslehuddin, 2nd edition, Tehran: Khosbin Publishing.
7. Kofman, Sara (1385). Nietzsche and Metaphor, translated by Leila KochakManesh, Tehran: Gam No Publishing.
8. Lynos, John (1391). An introduction to the semantics of language, translated by Korosh Safavi, Tehran: Elmi Publications.
9. Mazarosh; Istvan and others (1399). Dialectic for the new century, edited by Foad Habibi, Tehran: Akhtaran Publications.
10. Movahed, Ziya (1373). Saadi, Tehran: Tarheno Publications.
11. Nasrullah Monshi, Abul Maali (2013). Translation of Kalileh and Damneh, corrected and explained by Mojtaba Minavi Tehrani, 6th edition, Tehran: Amir Kabir Publications.
12. Pak Nehad, Maryam (2001). Transliteration and inferiority in language, Tehran: Gam Nou publishing.
13. Plato (1380). The Complete Course of Plato's Works, translated by Mohammad Hasan Lotfi, 6th edition, Tehran: Khwarazmi Publications.
14. Pournamdarian, Taghi (2003). Code and coded stories in Persian literature, fifth edition, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
15. Saadi Shirazi, (1369). Golestan, corrected and explained by Gholamhossein Yousefi, Tehran: Kharazmi Publications.

16. _____, Moslehuddin (1384). kolliatSaadi, revised by fofoughi, 11th edition, Thran : Mohammad publishing.
17. Shafii Kadkani (1366). Imaginary images in Persian poetry, Tehran: Agah publications.
18. _____, Mohammad Reza (1391). Resurrection of words, Tehran: Sokhan publications.
19. ZarrinKoob, AbdolHossein (2004). Notes and Thoughts, 6th edition, Tehran: Sokhan Publications

